

مسیر پر نشیب و فراز

شاهین فاطمی

چگونه شد که چنین گرفتار شدیم؟ شما هم شاید بارها این سوال را از خود کرده‌اید، مخصوصاً در این ایام که مصادف است با سالگرد انقلاب شوم سال پنجاه و هفت. البته بحث درباره گذشته ممکن است برای تجدید خاطره مفید باشد اما کمتر به راهیابی برای آینده می‌تواند کمک کند. آنقدر مسأله پیچیده است که هرکس می‌تواند از دیدگاه محدود خود اوضاع را بررسی کند و به نتیجه دلخواه خود هم برسد. پاره‌ای کسان گناه را از رژیم گذشته می‌دانند و حتی مدعی می‌شوند که این انقلاب پیامد کودتای 28 مرداد است در حالی که کسانی در این انقلاب موفق شدند که خود از شرکت کنندگان در آن حادثه بودند. بنابر این ادعای جمهوری اسلامی به این که میراثی از نهضت ملی ایران به او رسیده نمتنها بیجا بلکه دقیقاً خلاف واقعیت است. گناه رژیم گذشته را اشخاص به انواع مختلف برای خود تبیین می‌کنند. پاره‌ای معتقدند رژیم به اندازه کافی از خود مقاومت نشان نداد و بی‌جهت تسلیم شد.

دیگرانی هستند که معتقدند اگر در رژیم گذشته تا حدودی فضای باز سیاسی زودتر اعلام شده بود احتمالاً شانس اصلاحات بیشتر بود. البته این فرض مشروط بر این است که دیگران هم با عقل و درایت رفتار می‌کردند. فضای باز سیاسی آنچنان بی‌مقدمه و سرزده وارد فضای سیاسی ایران شد که نه کسی فرصت درک آن را داشت و نه چندان شعور و دوراندیشی از جانب روشنفکران ایران در استفاده از فرصت به‌نمایش گذاشته شد. در هر صورت آنهایی که گناه را متوجه رژیم گذشته می‌کنند، از استبداد سخن می‌گویند، از عدم آزادی سیاسی برای همه احزاب و گروهها جز مذهبی‌ها و اگر به سخنانشان گوش فرادهید برای همه سوالات پاسخ دارند. گروه دیگری گناه را از مردم می‌دانند که اینچنین فریب خوردند. روشنفکران را مورد ملامت قرار می‌دهند که از بیم مار به دهان اژدها پناه بردند. فکر آینده را نکردند. به‌جای اصلاحات، انقلاب را برگزیدند و به‌جای خودداری و تعمق، هر یک بر دیگری در تندی و شعارهای هر چه بیشتر افراطی سبقت گرفتند. گروهی که روشنفکران را مسؤول این حوادث می‌دانند فراموش می‌کنند که در کشور ما روشنفکری آنچنان که در عصر حاضر شناخته شده است کمتر وجود داشت. روشنفکری در ایران عادتاً منحصر شده بود به چپگرایی و روشنفکر متعادل و لیبرال کمتر وجود داشت.

اگر به فضای خارج از ایران نگاه کنیم هر عقیده یا فکری که از طرف هر گروه یا دسته‌ای مطرح می‌شود مورد بحث قرار می‌گیرد و آنچه که ناپخته است رد می‌شود، اما وقتی که این چنین فضایی وجود نداشته باشد و همه با هم در تندی رقابت کنند، تعادل فکری جامعه برهم می‌خورد و افراطگرایی مد روز و کالای پر خریدار می‌شود.

دسته دیگری هم هستند که رژیم گذشته و مردم را مقصر نمی‌دانند و همه چیز را می‌خواهند در چهارچوب یک توطئه پاسخ گویند. برای آنها همه چیز ناشی از یک توطئه بود و البته هرکس برای خود سناریوی متفاوتی دارد. هنوز می‌شنویم که کسانی می‌گویند این کار، کار آمریکا و سازمان (سیا) بود. چون آنها می‌خواستند در برابر کمونیسم از نیروهای مذهبی استفاده کنند و می‌ترسیدند که اگر اوضاع به آن روال پیش برود رژیم گذشته نتواند در برابر کمونیسم بایستد. در حالی که در زمان انقلاب بیش از هر زمان خطر کمونیسم از ایران دور شده بود و ایران با شوروی و چین روابط خوبی داشت و دلیلی وجود نداشت که آمریکا وارد چنین قمار سنگینی بشود. ولی در هر صورت پاره‌ای معتقدند آمریکایی‌ها بودند که مذهبی‌ها را بر سر کار آوردند.

گروه دیگر معتقدند که نه! آمریکایی‌ها گول انگلیسیها را خوردند و آنها به‌شیوه دانی‌جان ناپلئونی همیشه با آخونده زد و بند داشته‌اند و آمریکایی‌ها را فریب دادند. انگلیسی‌ها قصد انتقام گرفتن از شاه را داشتند و این توطئه ساخته و پرداخته انگلستان بود. و بالاخره دسته‌ای هستند که معتقدند همه این گناهان متوجه ارتش است، ارتش شاهنشاهی خیانت کرده و با آخوندها ساخت و اعلام بی‌طرفی ارتش بود که مملکت را به هرج و مرج کشاند و موجب شد افراطیون بتوانند بر کشور حاکم شوند. مسلماً تئوریهای دیگری هم وجود دارد. مثلاً بیماری شاه که کسی از آن مطلع نبود و تصورات دیگر که هرکس در این مدت در ذهن خود پروراند است.

اما این نوع استدلال‌ها و داستانسرایی‌ها کمکی به چاره کار نمی‌کند. بحث و جدل در جهت صحت و سقم واقعیت‌هایی که در هر یک از این تئوری‌ها ممکن است نهفته باشد فعلاً برای نجات کشور و دردهای جامعه سودی نخواهد داشت. در هر صورت ایران سقوط کرد، در چنگال رژیم واپسگرای آخوندی گرفتار شد و هنوز کشور ما در حال اضمحلال است و هر آن خطر جنگ، ورشکستگی اقتصادی و یا تجزیه کشور بیش از همیشه ایران را تهدید می‌کند. متأسفانه آنچه نباید بشود، شد. کشوری در دام ارتجاع و واپسگرایی افتاد و رژیمی که ادعا می‌کرد بهشت در روی زمین احداث خواهد کرد، جهنمی آفریده است که خود نیز قادر به جمع و جور کردن آن نیست.

پس از سه دهه جنگ، ویرانی، ظلم و تباہی، سرانجام سال گذشته بارقه‌ای از امید بر مین ما تابید و یک بار دیگر امید به نجات کشور جان گرفت و مردم نشان دادند که سعی در پیدا کردن راه نجات خود دارند. آنچه طی هشت ماه گذشته بموقع پیوسته و واقعیاتی است غیر قابل انکار. رهبران و کارگردانان رژیم بهتر از هر کسی می‌دانند که تا چه حد مواضع آنها تضعیف شده؛ این همه رجزخوانی از ترس است. آنها اعتماد به‌نفس خود را از دست داده‌اند و سرنوشت شوم رژیمشان را برای اولین بار در چهره برافروخته میلیونها زن و مرد ایرانی دیده‌اند. خوشبختانه این بار نهضتی آغاز شده است که نه رهبری دارد که همه مجبور شوند چشم‌پسته از او پیروی کنند نه در طلب ناکجاآباد (Utopia) فریب آرمان فروشان را خواهد خورد، نه چشم امید به بیگانگان دوخته است و نه خوشباورانه دنبال راه حل فوری دقیقه‌شماری می‌کند. آنهایی که امروز پا در صحنه گذاشته‌اند و با نثار جان و هستی خود رژیم را به مبارزه طلبیده‌اند نیک می‌دانند که راهی را انتخاب کرده‌اند که تا امروز کسی آن را نپیموده است.

این سیر تا مرحله پیروزی نشیب و فرازهای فراوانی خواهدداشت. اندکی تحمل و تعمق در سرنوشت دیگر کشورها که در شرایط مشابهی قرار داشته‌اند خود می‌تواند بهترین راهنمای ما باشد. در اروپای شرقی در هر یک از کشورها، از آلمان شرقی گرفته تا لهستان و مجارستان و چکسلواکی بیش از ده تا بیست سال مردم مبارزه کردند، سرکوب شدند، قربانی دادند و دوباره به خیابانها آمدند چون خود را محق می‌دانستند. چون برای آزادی و حرمت انسانی می‌جنگیدند. هیچ مانع و رادعی نمی‌توانست سد راه آنها شود. آنهایی که هنوز شروع نشده آیه یاس می‌خوانند عوامل دشمن هستند. درست برعکس، اگر کسی حقاً بایستی بیمناک باشد سران رژیم هستند. چون آنها از من و شما بهتر می‌دانند که چه اندازه در اقلیت قرار دارند، چقدر آسیب‌پذیر هستند و تا چه حد مورد تنفر مردم قرار دارند. اگر ما گوشه‌ای از واقعیت‌ها را می‌بینیم و هر یک با اطلاعات محدودمان اوضاع را می‌سنجیم، آنها به حد اکثر اطلاعات دسترسی دارند و خوب می‌دانند که تا چه حد از تعداد هوادارانشان کاسته شده است. آنها همچنین از خشم و نفرت مردم آگاه هستند، بنابراین هرچه بیشتر سرکوب کنند و هرچه بیشتر دروغ بگویند و خودستایی کنند، بیشتر و بیشتر ضعف خود را به‌نمایش می‌گذارند.

حکومتهایی که به مردم متکی هستند نیازی به دروغ گفتن ندارند، اما نباید فراموش کرد عواملی وجود دارند که از طرف دشمن سعی می‌کنند روحیه مبارزان را تضعیف کنند. به‌عنوان مثال به حوادث بعد از 22 بهمن بنگریم. در این روز همان گونه که همه سرانجام از واقعیت‌ها باخبر شدند حکومت بزرگترین شکست خود را متحمل شد. حکومتی که انتظار داشت بتواند به‌قول خودش میلیونها نفر را بسیج کند و مردم را به اراده خودشان برای دفاع از نظام به خیابانها بیاورد آنقدر ناتوان بود که ناچار شد با متجاوز از هزار اتوبوس که تصاویر آن توسط ماهواره گوگل منتشر شد از این طرف و آن طرف آدم جمع کند و آنها را به خیابان بکشاند. افرادی که معلوم نبود با چه زور و یا تطمیع در این اتوبوسها جای داده شده بودند تا به میدان بیایند و فریاد حمایت از رژیم سر دهند. در کجای دنیا شما دیده‌اید ملتی که بخواهد برای پشتیبانی از یک حرکت مجتمعی شود نیازمند اتوبوسهای دولتی، ناهار مجانی و ترتیبات اداری باشد؟

آیا در تظاهرات بعد از انتخابات، آن مردم را کسی با اتوبوس آورده بود یا سیل خروشان مبارزان از هر طرف به سوی میعادگاهها سرازیر شد؟ آری، آن بود تظاهرات خودجوش که جمعیت با علم به اینکه ممکن است زنده برنگردند به خیابانها آمدند تا از آرمان خود دفاع کنند و در راه آزادی بجنگند. این روش و شیوه 30 سال در ایران ناپدید شده بود. بسیاری به این نتیجه رسیده بودند که مردم خسته شده‌اند و دیگر به خیابانها نخواهند آمد. اما آن تظاهرات نشان داد که نهمتها مردم خسته نشده‌اند بلکه بیش از پیش مصمم هستند تا آینده خود را خود تضمین کنند و سررشته کار را در دست توانمند خود بگیرند.

از این پس نیز مبارزه و تلاش برای به‌دست آوردن آزادی و دموکراسی در ایران مستلزم پیمودن مسیری طولانی خواهد بود. این بنایی است نو که یک یک ما باید با دستمان خود در ساختن آن مشارکت کنیم. بنایی است که پایه‌های آن با مبارزات هشت‌ماهه گذشته ریخته شده است. طی این هشت ماه مردم ایران نهمتها در تهران بلکه در تمام شهرستانها نشان دادند که آماده پرداخت هر بهایی برای رسیدن به هدف هستند.

اما از این پس باید همچنان آگاهانه و هشیارانه با احتیاط کامل گام برداشت. نباید نومید شد. پیروزیهای زودرس در اکثر موارد ناکام مانده‌اند. این فراز و نشیب‌هایی که در راه است ممکن است چندین سال ادامه پیدا کند. اما هرروز بر تجارب مردم افزوده خواهد شد و هرچه هزینه بیشتر شود ارزش و اهمیت آن بیشتر احساس می‌شود و حفاظت و حراست از آن در آینده آسانتر خواهد بود، وقتی شما هدفی را آسان به‌دست آورید کمتر ارزش آن را احساس می‌کنید.

در پایان این راه ملتی آزاد، سرفراز و متحد پایه‌های سعادت و خوشبختی خود را استوار خواهد کرد. تا زمانی که مردم بر سرنوشت خود مسلط نشوند یکی از بزرگترین وسایل و حربه‌های دشمن ایجاد حس نومیدی در درون جامعه است. رژیم می‌خواهد مردم احساس کنند که کاری از آنها ساخته نیست. از این رو سعی می‌کند با تضعیف روحیه مردم، در صفوف مخالفین ایجاد نفاق کند. در شرایط فعلی، چه از نظر بین‌المللی و چه از نظر حوادث داخلی، ما در یکی از حساسترین شرایط تاریخ معاصر خود هستیم.

در چنین شرایطی نباید هیچ نوع خللی در صفوف متحد و متشکل مردم ایجاد شود. این اتحاد و همبستگی نهمتها در برابر دشمن داخلی و رژیم متجاوز ضروری است، بلکه از نظر بین‌المللی هم هر چه ملت ایران بیشتر متحد و منسجم و یکصدا باشد از حمایت بیشتری برخوردار خواهد بود.

از امروز تا زمان پیروزی چندان فاصله‌ای باقی نمانده است. پس از سی سال مقاومت، سرانجام مردم وارد صحنه شدند و از این پس هر حرکتی، هر تصمیمی باید در جهت حفظ اتحاد و اتفاق انجام پذیرد. مسلم است که رژیم سعی خواهد کرد با همه وسایلی که در اختیار دارد مردم را ناامید کند، اختلاف ایجاد کند و با استفاده از امکانات بین‌المللی و آشوبگری در منطقه اذهان مردم را از مبارزه برای احقاق حقوقشان، به سوی مسائل فرعی سوق دهد.

اما آنچه بیشتر از همیشه امروز مورد نیاز است هشیاری و آگاهی از حوادث بین‌المللی است و استفاده از همه امکانات موجود برای دستیابی به پیروزی.